

کانون سخنوران

در این مجموعه نمونه سخنرانی کوتاه اخلاقی از اساتید مختلف را برای شما گردآوری کرده ایم. استفاده از این نمونه سخنرانی ها می تواند الگوی مناسبی برای سخن آموزان عزیز در آماده کردن سخنرانی باشد.

۱- نمونه متن سخنرانی کوتاه اخلاقی (دکتر زند)

بنی آدم اعضای یکدیگرند
که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار
دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی غمی
نشاید که نامت نهند آدمی

هنوز هم غریب است و عجیب. بارها و بارها این شعر سعدی را خوانده ام و هر بار بیشتر جذب زیبایی بی بدیل آن می شوم. یک مانیفست و بیانیه اخلاقی جهانی. در هر جای این کره خاکی. فارغ از هر ملیتی، فارغ از هر رنگی، فارغ از هر نژادی، فارغ از هر مذهب و آیینی. این عبارات عین آدمیت است. بهترین و شگفتانه ترین اخلاق انسانی است. اگر انسان از رنج و محنت دیگران غمگین نشود و در دل او نفرت جای محبت را بگیرد، زندگی به یک جهنم واقعی تبدیل خواهد شد. به قول برتراند راسل نفرت، نفرت می آورد و جهانی که در آن بر نفرت دامن می زنند چنان آکنده از زد و خورد و مجادله خواهد شد که هیچ کس نمی تواند از لذت یک زندگی خوب بهره مند گردد.

سوال اساسی این است که من به عنوان یک انسان چرا باید یک نظام اخلاقی مشخص داشته باشم؟ نظام اخلاقی چه کمکی به انسان مدرن امروز می کند؟

واقعیت این است که هر کاری که شما انجام دهید در یک نقطه به اخلاق گره می خورد. چه بخواهید تجارت کنید، چه بخواهید با کسی رابطه داشته باشید، چه مدیر باشید، چه کارمند و یا حتی اگر بخواهید متخصص و دانشمند هم باشید باز هم در یک نقطه به اخلاق می رسید.

سال ها پیش در سازمانی که کار می کردم اتفاق جالبی افتاد. کارمندی در شرکت کار می کرد که کسی نبود که از نحوه کار کردنش رضایت داشته باشد. او پدر سه فرزند بود و زندگی بسیار سختی را از نظر مالی تجربه می کرد. موارد بسیاری هم شده بود که او دختر و پسر خردسالش را با خودش به شرکت می آورد چون مادرشان به خاطر به دنیا آوردن دختر کوچکش سر زایمان از دنیا رفته بود و بچه ها پیش مادر بزرگشان زندگی می کردند. گه گاه که مادر بزرگ مریض می شد و یا به شهرستان می رفت او مجبور بود بچه ها را با خود به شرکت بیاورد. در ابتدا مدیران با این کار مخالفت کرده بودند ولی وقتی قصه زندگی را شنیدند همه رضایت دادند.

هر بار تمامی مدیران به علت نارضایتی که از نحوه کار کردن او داشتند پیشنهاد اخراج او را می دادند. اما او هیچ وقت اخراج نشد. لحظه ای بود که باید مدیر شرکت با یک موضوع کنار می آمد. اخراج او و بی کار شدنش، خانواده اش را از هم متلاشی می کرد و خدا می دانست که چه بلایی سر آن طفلان بی گناه و بی پناه می آمد.

این شرایط برزخی می تواند برای شما هم اتفاق بیافتد؟ خوب سوال اینجاست. اگر شما جای آن مدیر بودید چه می کردید؟ اخراجش می کردید یا او را نگه می داشتید؟ هر پاسخی که به این سوال بدهید باید در چهارچوب یک نظام اخلاقی باشد. این است که می گویم کاری نیست که در این جهان به سراغ آن بروید و در یک جایی با موضوع اخلاق مواجه نشوید.

حتی زمانی که تحقیقات علمی می‌کنید هم با سوالات اخلاقی مواجه می‌شوید. اینکه ساختن بمب هسته ای امری اخلاقی است یا خیر؟ و هزاران سوال دیگر. اینکه برخی متفکرین اعتقاد داشتند که علم محض می‌تواند جهان انسانی را به یک جهنم علمی تبدیل کند شاید امروز بیشتر قابل درک باشد. با وجود ابربمب‌های هسته‌ای و هیدروژنی که توانایی نابودی حیات در کره زمین را دارند و همچنین پیدایش هوش مصنوعی و انواع رباتها به نظر می‌رسد این خطر بیش از پیش احساس می‌شود.

فیلسوفان مدرن بر این باورند که انسان مدرن به کوررنگی اخلاقی دچار شده است. حرف دقیق و عمیق و پرمعنایی است. کمی که به دور و برم نگاه می‌کنم و می‌اندیشم، میبینم همین‌طور است. سرگرمی‌های دنیای مدرن و تکنولوژی‌های پیشرفته ما را دچار کوررنگی اخلاقی کرده است. از سفرهای توریستی جذاب ولی بی‌محتوا گرفته تا موبایل، تلوزیون، رادیو، اینترنت، بازیهای جذاب کامپیوتری، تنانگی عصر مدرن و هزاران سرگرمی دیگر که برای ما وقتی برای فکر کردن به اصول اخلاقی نگذاشته است.

این یکی از مهمترین دلایلی است که زندگی انسان مدرن را تهی از معنا کرده است. این سوال که چی؟ سوال مهمی است که حتما برای همه ما در مقاطعی از زندگی پیش آمده است. خوب پاسخ به این سوال همان معنای زندگی است و به نظر من یک نظام اخلاقی تنها راهی است که بتوان با آن پاسخ این سوال را داد.

همواره انسان در طول تاریخ زیست خود به دنبال سنگ محکی برای اخلاق خوب بوده است. اگر از هر انسانی بپرسید که آیا می‌خواهد آدم خوبی باشد و یا می‌خواهد به دیگران خوبی کند؟ قطعاً پاسخش آری است. اما سوال اینجاست که ملاک خوبی چیست؟

پاسخ به این سوال کار ساده‌ای نیست. نظام اخلاقی فضیلت‌گرای ارسطویی، نظام اخلاقی وظیفه‌گرای امانوئل کانتی و نظام اخلاقی فایده‌گرای جرمی بنتونی، هر سه در پی پاسخ به همین سوال به وجود آمده‌اند. تمرکز در نظام اخلاقی فضیلت‌گرا روی فاعل اخلاقی است، تمرکز در نظام اخلاقی وظیفه‌گرا روی فعل اخلاقی است و تمرکز در نظام اخلاقی فایده‌گرا روی نتایج و پیامدهای فعل اخلاقی است.

اگر یک قتل انجام شود نظام اخلاقی فضیلت‌گرا به شما می‌گوید که قاتل مباش چون قاتل بودن فضیلت نیست. نظام اخلاقی وظیفه‌گرا به شما می‌گوید که قتل نکن چون فارغ از هر نتیجه و فارغ از اینکه چه کسی قتل کند، قتل کردن کار بدی است. و نظام اخلاقی فایده‌گرا به شما می‌گوید که قتل نکن چون پیامدهایی که قتل کردن در جامعه دارد خسارت بار است.

ما باید یاد بگیریم که به اخلاق بیاندیشیم و اخلاقی فکر کنیم. بهترین راه برای اندیشیدن درباره اخلاق سوال مهمی است که امانوئل کانت فیلسوف آلمانی بیان کرد و به نظرم امروز هم می‌تواند مدخل مناسبی برای شروع اندیشیدن به اخلاق باشد. همانطور که می‌دانید کانت در اخلاق به دنبال یک اصل جهانی بود که در همه جا و در همه زمان‌ها کارایی داشته باشد. کانت می‌گوید هر زمانی که می‌خواهید یک کاری انجام دهید از خود بپرسید که اگر همه این کار را انجام دهند چه می‌شود؟

اگر می‌خواهم به خاطر بدی که کسی به من کرده است او را کتک بزنم، باید با خود فکر کنم که اگر هر کسی بدی کرد و دیگران او را بزنند چه اتفاقی در جهان می‌افتد؟ اگر می‌خواهم به همسرم خیانت کنم، باید با خود بیاندیشم که اگر همه مردها و زن‌ها به هم خیانت کنند چه چیزی از بنیاد عشق و خانواده باقی می‌ماند؟ اگر قصد داشته باشم در مورد موضوعی به پدر یا مادرم دروغ بگویم، باید با خود فکر کنم که اگر همه فرزندان به پدر و مادرشان دروغ بگویند چه اتفاقی خواهد افتاد.

اگر می‌خواهیم در جهانی زندگی کنیم که انسان‌ها صاحب احترام و شخصیت باشند، باید از همه امکانات تعلیم و تربیت استفاده کنیم تا اندیشه اخلاقی را در فرزندانمان احیا کنیم. بدون اخلاق، احترام هم نیست بدون احترام و حرمت در روابط انسانی، عشق هم معنایی ندارد. همه پدرها، مادرها، معلم‌ها، اساتید و تمامی افراد حقیقی و حقوقی در این زمینه مسئولیت دارند.

تربیت انسان مدرنی که دارای نظام اخلاقی باشد باید یکی از اولویت های مهم سیاست ها و استراتژی های کلان کشورهای جهان باشد تا بتوانیم امثال ماندلاها و گاندی ها را تربیت کنیم.

آرون گاندی نوه ماتماها گاندی این خاطره را از پدرش نقل می کند.

شانزده ساله بودم و با پدر و مادرم در مؤسسه ای که پدر بزرگم در فاصله هجده مایلی دربن (Durban)، در آفریقای جنوبی، در وسط تأسیسات تولید قند و شکر، تأسیس کرده بود زندگی می کردم. ما آنقدر دور از شهر بودیم که هیچ همسایه ای نداشتیم و من و دو خواهرم همیشه منتظر فرصتی بودیم که برای دیدن دوستان یا رفتن به سینما به شهر برویم.

یک روز پدرم از من خواست او را با اتومبیل به شهر ببرم زیرا کنفرانس یک روزه ای قرار بود تشکیل شود و من هم فرصت را غنیمت دانستم. چون عازم شهر بودم، مادرم فهرستی از خوار و بار مورد نیاز را نوشت و به من داد و، چون تمام روز را در شهر بودم، پدرم از من خواست که چند کار دیگر را هم انجام بدهم، از جمله بردن اتومبیل برای سرویس به تعمیرگاه بود.

وقتی پدرم را آن روز صبح پیاده کردم، گفت: "ساعت ۵ همین جا منتظرت هستم که با هم به منزل برگردیم." بعد از آن که شتابان کارها را انجام دادم، مستقیماً به نزدیکترین سینما رفتم. آنقدر مجذوب بازی جان وین در دو نقش بودم که زمان را فراموش کردم. ساعت ۵/۵ بود که یادم آمد. دوان دوان به تعمیرگاه رفتم و اتومبیل را گرفتم و شتابان به جایی رفتم که پدرم منتظر بود. وقتی رسیدم ساعت تقریباً شش شده بود.

پدرم با نگرانی پرسید، "چرا دیر کردی؟" آنقدر شرمنده بودم که نتوانستم بگویم مشغول تماشای فیلم وسترن جان وین بودم و بدین لحاظ گفتم، "اتومبیل حاضر نبود؛ مجبور شدم منتظر بمانم." ولی متوجه نبودم که پدرم قبلاً به تعمیرگاه زنگ زده بود.

مج مرا گرفت و گفت: "در روش من برای تربیت تو نقصی وجود داشته که به تو اعتماد به نفس لازم را نداده که به من راست بگویی. برای آن که بفهمم نقص کار کجا است و من کجا در تربیت تو اشتباه کرده ام، این هجده مایل را پیاده می روم که در این خصوص فکر کنم."

پدرم با آن لباس و کفش مخصوص مهمانی، در میان تاریکی، در جاده های تیره و تار و بس ناهموار پیاده به راه افتاد. نمی توانستم او را تنها بگذارم. مدت پنج ساعت و نیم پشت سرش اتومبیل می راندم و پدرم را که به علت دروغ احمقانه ای که بر زبان رانده بودم غرق ناراحتی و اندوه بود نگاه میکردم.

همان جا و همان وقت تصمیم گرفت دیگر هرگز دروغ نگویم.

غالباً درباره آن واقعه فکر میکنم و از خودم می پرسم، اگر او مرا، به همان طریقی که ما فرزندانمان را تنبیه می کنیم، مجازات می کرد، آیا اصلاً درس را خوب فرا می گرفتیم.

تصور نمی کنم. از مجازات متأثر می شدم اما به کارم ادامه می دادم.

اما این عمل ساده عاری از خشونت آنقدر نیرومند بود که هنوز در ذهنم زنده است گویی همین دیروز رخ داده است. این است قوه عدم خشونت.